

## الملحق (٢)

### پیوست ٢

أما قصة العالم (ع) مع موسى (ع) فهي أن موسى (ع) وقع في نفسه ما أتاه الله من العلم بعد أن كلمه الله سبحانه وتعالى على طور سيناء فأمر الله سبحانه وتعالى جبرائيل (ع) أن يدركه ويأمره باتباع العالم (ع) فأرتحل موسى (ع) ويوشع (ع) في طلب العالم (ع) وكانت القصة التي وردت في القرآن وفيها ثلاثة أمور هي:

ماجرای عالم (ع) با موسی (ع) به این صورت بود که پس از آن که حق تعالی بر کوه سینا با موسی (ع) سخن گفت، او از آنچه خداوند از علم به وی عنایت کرده بود، دچار غرور شد؛ بنابراین خداوند سبحان به جبرئیل امر فرمود که موسی را دریابد و او را به پیروی از عالم دستور دهد. موسی (ع) و یوشع (ع) در طلب عالم بار سفر بستند. این داستان در قرآن ذکر شده و در آن به سه موضوع اشاره رفته است:

١ - قصة السفينة وأصحابها:

١ - داستان کشتی و صاحبان آن

وهي سفينة لجماعة من المؤمنين المخلصين وهم مساكين الله سبحانه وتعالى، أي مستكينين في العبادة بين يديه لا مساكين بمعنى محتاجين ،

فمن يملك سفينة ليس بفقير فكيف يكون مسكيناً<sup>1</sup>، والمسكين وهو من لا يملك لا قليلاً ولا كثيراً. وهؤلاء المؤمنون مساكين الله كانوا يتضرعون إلى الله ويدعونه أن يجنبهم الملك الطاغية وجنوده الذين كانوا يأخذون السفن ويسخرونها للعمل لصالح الآلة الإجرامية لهذا الملك، فهؤلاء المساكين كانوا لا يريدون أن يكونوا سبباً في إعانة هذا الطاغوت وذلك عندما يسخر سفينتهم لصالح إجرامه، وكانوا لا يريدون أن يفقدوا سفينتهم ولهذا أرسل الله لهم العالم (ع) ليعمل على نجاتهم وسفينتهم من هذا الطاغية فجعل فيها عيباً ظاهراً علم أنه سيكون سبباً لإعراض الملك عنها وتركها تجوب البحر.

این کشتی به گروهی از مؤمنین باخلاص تعلق داشت و این عده، مسکین برای خداوند متعال بودند، یعنی در عبادت در پیشگاه حضرت حق، خاضع و فروتن بودند. در اینجا مسکین به معنای محتاج و نیازمند نیست؛ کسی که کشتی دارد، فقیر نیست چه برسد به این که مسکین باشد<sup>2</sup>. مسکین یعنی کسی که هیچ چیزی در اختیار ندارد، چه کم و چه زیاد. این افراد مؤمن مسکین، به درگاه خدا دعا و تضرع می‌کردند که آنها را از پادشاه ستمگر و لشکریان او که کشتی‌ها را می‌گرفتند و آنها را وسیله‌ی انجام اعمال مجرمانه‌ی این پادشاه ظالم قرار می‌دادند، دور نماید. این مساکین، نمی‌خواستند وقتی این پادشاه بیدادگر کشتی آنها را برای پیش‌برد اهداف تبه‌کارانه‌اش غصب می‌کند، کمک‌کار او باشند. در ضمن این عده نمی‌خواستند کشتی‌شان را هم از دست بدهند. به همین دلیل، خداوند، عالم (ع) را به سوی آنها فرستاد تا برای نجات‌شان کاری کند و کشتی‌شان را از دست آن حاکم ستمگر برهاند. عالم، عیب و نقصی آشکار در کشتی پدید آورد؛ او می‌دانست که این عمل، باعث می‌شود پادشاه از کشتی رویگردان شود و و آن را به حال خود در دریا رها کند.

## ۲- قصة الغلام:

## ۲ - حکایت پسر نوجوان

<sup>1</sup> المسکین المادی: هو من سکنت جوارحه لعدم امتلاکه لا قلیل ولا کثیر.

<sup>2</sup> مسکین از نظر مادی: کسی است که اعضایش به دلیل نداشتن هیچ چیزی نه کم و نه زیاد، حرکتی نمی‌کند.

وهو فتى كان أبواه مؤمنين صالحين مخلصين لله سبحانه وتعالى، وكانا يكثران من التضرع والدعاء إلى الله أن يهبهما ذرية صالحة بارة بهما وأن يعيذهما من عقوق الأبناء، وكان هذا الفتى - ظاهراً - صالحاً وهو ابن مؤمنين فيلحقهما من حيث الطهارة الظاهرية أو زكاة النفس الظاهرية، ولهذا قال موسى (ع) عنه (نفساً زكية) أي بحسب الظاهر؛ لأنه ابن مؤمنين وفي الوقت الحالي لأنه لم يظهر الكفر والفساد ولكن الله سبحانه وتعالى يعلم ما في نفس هذا الفتى من: (الأنا والتكبر على أمر الله وحججه).

وى، نوجوانى بود كه پدر و مادرش مؤمن، درستكار و مخلص به درگاه الهى بودند. والدين او بسيار به پیشگاه خدا دعا و تضرع می کردند که خداوند فرزندان نیکوکاری به آنها ببخشد تا آنها را از شر بدکاری های فرزندان (عاق فرزندان) در امان بدارد. این نوجوان، در ظاهر، نیکوکار و فرزند پدر و مادری مؤمن بود و از نظر طهارت ظاهری یا جان پاکى ظاهری به آن دو ملحق می شد. به همین دلیل موسی (ع) از او به «نفس زکیه» (جان پاک) تعبیر کرد، یعنی به حسب ظاهر؛ چرا که وی پسر پدر و مادری مؤمن بود و در آن زمان نیز کفر و فسادی از او بروز نکرده بود، ولی خداوند سبحان آنچه را که از «منیت و تکبرورزی نسبت به امر خدا و حجت های الهی (ع)» در نفس این پسر نوجوان پنهان بود می دانست و از آن باخبر بود.

فهذه النفس الخبيثة هي من أعداء الأنبياء والمرسلين ولهذا أرسل الله سبحانه وتعالى العالم (ع) ليحقق لهذين المؤمنين أملهما بالذرية البارة المؤمنة الصالحة، ولم يكن هناك سبيل لتفريقهم إلا بقتل الغلام فقتله العالم (ع) بأمر الله سبحانه واستجابة لدعاء أبويه، وفي الشرائع السابقة كان للأب أن يقتل ولده تقرباً إلى الله سبحانه وقصة إبراهيم (ع) وهو نبي مع ولده حين أراد ذبحه وقصة عبد المطلب (ع) وهو وصي مع ولده حين أراد قتله قربة لله ليست ببعيدة، فلما جاء الإسلام نسخ هذا الحكم وأصبح

الأب لا يستطيع أن يندر ولده للذبح لوجه الله ولكن إذا قتله فإنه لا يقتل به، وهذا الحكم يعرفه المسلمون فالقاتل يقتل إلا إن كان أباً.

این نفس خبیث و بد طینت در زمره‌ی دشمنان پیامبران و فرستادگان الهی است و لذا خداوند سبحان، عالم (ع) را گسیل داشت تا آرزوی این دو مؤمن در داشتن نسلی نیکوکار، مؤمن و صالح، جامه‌ی عمل بپوشد. برای نیل به هدف جداسازی از آنها، چاره‌ای جز کشتن نوجوان نبود؛ بنابراین عالم (ع) به امر خدای سبحان و به دنبال استجابیت دعای والدینش، او را کشت. در ادیان، گذشته پدر می‌توانست پسرش را با نیت تقرب به خدای سبحان، بکشد. داستان ابراهیم نبی (ع) با پسرش، که می‌خواست او را سر ببرد و نیز داستان عبدالمطلب (ع) که وصی بود، با پسرش که اراده کرده بود او را در راه تقرب به خدا، بکشد، چندان دور نیست. وقتی اسلام آمد، این حکم را نسخ کرد و دیگر پدر نمی‌توانست نذر کند که پسرش را برای رضای خدا ذبح کند ولی اگر او را بکشد، قصاص و کشته نمی‌گردد. مسلمانان با این حکم آشنا هستند که قاتل کشته می‌شود مگر این که وی، پدر مقتول باشد.

ولهذا فإن الذي طلب قتل الغلام هو أبوه من حيث لا يشعر، فإن دعاءه كان طلباً لهلاك ولده فهو القاتل الحقيقي، والذي أمر بقتل الغلام هو الله سبحانه والذي نفذ هو العالم (ع) فلا يوجد أي مخالفة للشريعة الظاهرية في هذه المسألة كما توهم بعضهم أنه قصاص قبل وقوع الجناية؛ لأن قتل الغلام وقع بطلب من أبيه، وإن كان لا يعلم أن مقتضى دعائه هو قتل ولده وهلاكه.

بنابراین کسی که خواستار کشته شدن پسر بود، در واقع پدرش بود اما او خودش متوجه این معنی نبود؛ دعای وی، طلب مرگ برای پسرش بود، پس او قاتل واقعی است. کسی هم که دستور قتل پسر را صادر کرد خدای سبحان و آن که دستور را اجرا نمود، عالم (ع) بود. بنابراین در این قضیه، هیچ تضادی با آموزه‌های ظاهری شریعت وجود ندارد؛ بر خلاف پندار گروهی که می‌گویند این کار، قصاص قبل از جنایت بوده است! زیرا قتل پسر نوجوان به دلیل خواست پدرش واقع شده، اگر چه این پدر نمی‌دانسته است که مقتضای این خواسته، قتل و هلاکت پسرش بوده است.

كما أن هناك عدة أمور ربما تحل كثيراً من التساؤلات حول قصة موسى (ع) مع العالم إذا عرفت وهي:

در اینجا یک سری مواردی وجود دارد که اگر شناخته شود، چه بسا بسیاری از سوالات و ابهاماتی که درباره‌ی داستان موسی(ع) با عالم وجود دارد، روشن می‌شود. این موارد به شرح زیر است:

۱ / كان العالم يرى الحال والمستقبل في الباطن وموسى (ع) يرى الباطن ولكن في الحال فقط.

۱ – عالم، حال و آینده را در باطن می‌دید. موسی(ع) نیز باطن را می‌دید، ولی فقط در زمان حال.

۲ / إن العالم لو قتل الغلام أمام الناس لما تركوه يذهب فلم يكن الناس يرون العالم كما كان موسى (ع) يراه.

۲ – عالم، اگر نوجوان را در مقابل دید مردم می‌کشت، آنها او را رها نمی‌کردند نمی‌گذاشتند به راه خود ادامه دهد زیرا نگاهی که مردم به عالم داشتند، با دید موسی(ع) نسبت به او متفاوت بود.

۳ / إن مسألة قتل الغلام هي كما يقبض ملك الموت الروح أو أن يقلب ملك سيارة شخص وهو يقودها في الشارع فيموت الشخص بسبب الحادث فحال العالم (ع) كان كحال الملائكة .

۳ - موضوع کشتن پسر همانند قبض روح توسط ملک الموت، یا شبیه این است که راننده‌ی خودرویی که در خیابان مشغول رانندگی است، خودرو را چپ

کند و به تبع این حادثه، کسی جان خود را از دست بدهد. وضعیت عالم (ع) نیز مانند وضعیت فرشتگان (ع) است.

٤ / كان الأمر الموجه من الله سبحانه إلى العالم إجمالياً ولم يكن تفصيلاً، وكمثال هكذا: (إحفظ السفينة لهؤلاء المساكين) ولم يأمره الله سبحانه وتعالى أن يحفظها بإعابتها، ولهذا نسب العيب لنفسه، قال تعالى: (هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ) ص: ٣٩. وفي الرواية عنه: (أن الله لم ينظر إلى الأجسام منذ خلقها).

٤ - این دستور از سوی خدای سبحان خطاب به عالم، به صورت اجمالی و نه به صورت تفصیلی بیان شده بود؛ مثلاً: «کشتی را برای این مساکین حفظ کن» و حق تعالی او را امر نکرده بود که با معیوب ساختن کشتی، این دستور را عملی سازد. بنابراین وی، وارد آوردن خسارت (به کشتی) را به خودش نسبت داده است. خدای متعال می‌فرماید: «(این عطای بی‌حساب ما است، خواهی آن را ببخش و خواهی نگه دار)»<sup>3</sup>. در روایتی از پیامبر (ص) نقل شده است که حضرت فرمود: «خداوند از وقتی که اجسام را آفرید، به آنها نظر نینداخته است».

### ٣ - قصة الجدار:

### ٣ - داستان دیوار

وهو جدار بيت لغلامين يتيمين ، أي إنهما صالحان، واليتيم: هو الفرد في قومه الذي لا يلحقه أحد في الصلاح والتقوى والطاعة، والكنز الذي تحت الجدار كان أموالاً وذهباً أدخرها لهما أبوهما وكتب لهما نصيحة وأدخرها

لهما مع الكنز، ولهذا فإن أهل البيت كانوا يعتبرون هذه النصيحة هي الكنز الحقيقي لا أن المال والذهب هو الكنز، والنصيحة هي كما قال الإمام الصادق (ع): (إني أنا الله لا إله إلا أنا من أيقن بالموت لم يضحك سنّه ، ومن أقر بالحساب لم يفرح قلبه ، ومن آمن بالقدر لم يخش إلا ربه)4.

این دیوار، دیوار خانه‌ی دو پسر یتیم بود. منظور از یتیم در اینجا یعنی صالح و نیکوکار. یتیم به فردی اطلاق می‌شود که در قوم و قبیله‌اش، کسی در صلاح و تقوا و بندگی به پای او نرسد. گنج پای دیوار هم عبارت بود از اموال و جواهراتی که پدر آنها را برای این دو ذخیره نموده بود. وی اندرزی هم برای آنان نوشت و آن را با گنج برای ایشان پنهان کرد. از این رو، اهل بیت (ع) همین نصیحت را گنج واقعی به شمار آورده‌اند، نه آن ثروت و جواهرات را. طبق فرمایش امام صادق (ع) نصیحت مزبور چنین بود: «إني أنا لا إله إلا الله أنا، من أيقن بالموت لم يضحك سنّه، و من أقر بالحساب لم يفرح قلبه، و من آمن بالقدر لم يخش إلا ربه»5 (منم خدایی که جز من خدایی نیست. کسی که به مرگ یقین دارد، دندانش به خنده نمایان نمی‌شود، و کسی که به حساب، یقین دارد دل‌شاد نمی‌گردد، و کسی که به مقدرات الهی یقین دارد جز از خدایش نمی‌ترسد).

وهذه الحكمة والنصيحة هي حرب على بخل أهل هذه القرية الذين أبوا أن يطعموهم، وهذا سبب آخر لبناء الجدار.

این حکمت و نصیحت در واقع جنگ با بخل مردمان آن ده بود که از میزبانی ایشان سربرداشتند. این دلیل دیگری بر تعمیر کردن دیوار بود.

4 بحار الأنوار: ج 13 ص 312.

5 بحار الأنوار: ج 13 ص 312.



وفي بناء الجدار آية أخرى للمتوسمين - وهم آل محمد - وهي أنه حاجز  
ومانع بين أهل القرية وبين الأخلاق الكريمة أو كنز الغلامين اليتيمين.  
وفي الحقيقة إن الذي بنى الجدار هو بخل أهل هذه القرية، وفي بناء  
الجدار آيات لا يعقلها إلا العالمون.

در استوارسازی دیوار، نشانه و آیهی دیگری برای «متوسمین» (تیزهوشان و  
تیزبینان) که همان آل محمد(ع) هستند، وجود دارد؛ این که بر پا کردن دیوار،  
مانع و حایلی بین مردم ده و اخلاق کریمه یا گنج آن دو پسر یتیم بود. در  
حقیقت عامل بر پا شدن دیوار، همین بخل مردم ده بوده است. در ساختن دیوار،  
آیات و نشانه‌های دیگری نیز وجود دارد که جز افراد دانا و خردپیشه، آنها را  
درنیابند.

**ويبقى أن نعرف:**

**اکنون باید بدانیم که:**

أن عمل العالم (ع) كان كعمل الملائكة لا يسبقونه بالقول وهم بأمره  
يعملون، فكان منفذاً لأمر الله سبحانه وتعالى، وجميع الأعمال الثلاثة التي  
قام بها كانت بأمر من الله، وكانت بطلب من أصحابها الذين عملت  
لأجلهم، فهي استجابة لدعائهم، فالسفينه خرقت بطلب من أصحابها  
والفتى قتل بطلب من والديه والجدار أقيم بطلب من والد الغلامين وكل  
هذه الطلبات كانت بدعاء وتضرع إلى الله من أناس مؤمنين مخلصين لله  
سبحانه وتعالى.

عمل عالم(ع)مانند عمل فرشتگان است: «(در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند و به  
فرمان او عمل می‌کنند)»<sup>6</sup>. وی، مجری دستور حق تعالی بود و تمام کارهای  
سه‌گانه‌ای که انجام داد، به امر خداوند بوده است؛ البته به درخواست  
صاحبان‌شان که عالم، کارها را برای آنها و به خاطر آنها انجام داد و اینها،

<sup>6</sup> اشاره به آیهی ۲۷ سوره‌ی انبیا (مترجم).



در واقع اجابت دعای ایشان بوده است: کشتی سوراخ شد، بنا به درخواست مالکان آن، و پسر نوجوان کشته شد بنا به خواسته‌ی والدینش، و دیوار، راست شد بنا به درخواست پدر دو پسر. همه‌ی این درخواست‌ها در قالب دعا و تضرع به درگاه الهی و از سوی مردمانی مؤمن و مخلص برای خدای سبحان انجام شد.

وكل أعمال العالم (ع) عادت بالخير الكثير على أصحابها فالسفينة حفظت ولم يضطر أهلها لمعونة الظالم، والغلام العاق ذو الباطن الأسود قتل وأبدل أبويه بفتاة سالحة بارة ولدت الأنبياء ، والجدار حفظ المال والذهب والحكمة من أن تصل لغير أهلها.

تمام کارهایی که از عالم (ع) سر زد، خیر فراوانی به صاحبانش بازگرداند: کشتی، محافظت شد و مالکان آن به همکاری با ستمگر مجبور نشدند؛ پسر عاق و دارای باطن سیاه کشته شد و به جای او، والدینش دختری نیکوکار و مهربان که چند پیامبر از او زاییده شد عوض گرفتند؛ و دیوار نیز مال و زر و حکمت را از این که به غیر اهلش برسد، حفظ نمود.

وقال الصادق (ع): (وكان مثل السفينة فيكم وفينا ترك الحسين البيعة لمعاوية، وكان مثل الغلام فيكم قول الحسن بن علي (ع) لعبيد الله بن علي لعنك الله من كافر، فقال له: قد قتلته يا أبا محمد، وكان مثل الجدار فيكم علي والحسن والحسين)7.

امام صادق (ع) فرمود: «و مثل کشتی بین ما و شما، مثل بیعت نکردن حسین با معاویه بود؛ و مثل پسر بین شما، مثل سخن حسن بن علی (ع) به عبیدالله بن علی بود که فرمود: لعنت خدا بر تو ای کافر، به آن حضرت گفت یا ابامحمد! او را به قتل رسانیدی؛ و مثل دیوار بین شما، مثل علی و حسن و حسین (علیها السلام) است»8.

7 بحار الأنوار: ج 13 ص 307.

8 بحار الانوار: ج ۱۳ ص ۳۰۷.

ولزمان القائم (ع) سفينة و غلام و جدار تحته كنز أيضاً ، أما السفينة وهي لأصحاب القائم (ع) فتعاب لتحفظ من الطواغيت: (يظهر في شبهة ليستبين) أي القائم (ع) كما ورد عنهم<sup>9</sup> ، وأما الغلام فيقتل لأن باطنه اسود ومصاب بداء إبليس لعنه الله: (أنا خير منه)، وقد ورد عنهم أن القائم (ع) يقتل أحد من يعملون بين يديه ومن المقربين منه (ع) .

در زمان قائم (ع) نیز کشتی، پسر و دیواری که زیرش گنج بود نیز وجود خواهد داشت. کشتی که متعلق به اصحاب قائم (ع) است، معیوب می شود تا از گزند طاغوتیان محفوظ بماند: «(با شبهه آشکار می گردد تا روشنگری نماید)» ، یعنی قائم (ع)؛ که این معنا در روایات ائمه (ع) آمده است<sup>10</sup>. اما پسر، کشته می شود زیرا باطنی سیاه دارد و به درد ابلیس لعنت الله گرفتار است: «أنا خير منه» (من از او بهترم)؛ از ائمه (ع) روایت شده است که قائم (ع) یکی از کسانی که در کنار او کار می کند و از مقربین حضرتش است را می کشد.

وأما الكنز فيخرج من تحت الجدار ويبث في الناس وهو علم آل محمد ، عن الصادق (ع): (العلم سبعة وعشرون حرفاً فجميع ما جاءت به الرسل حرفان فلم يعرف الناس حتى اليوم غير الحرفين فإذا قام قائمنا أخرج الخمسة والعشرين حرفاً فبثها في الناس وضم إليها الحرفين حتى يبثها سبعة وعشرين حرفاً)<sup>11</sup> المتشابهات : ج ٤ .

اما گنج، علم آل محمد (ع) است که از زیر دیوار بیرون کشیده می شود و بین مردم نشر داده می شود. از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود: «علم بیست و هفت حرف است و همه ی آنچه پیامبران آورده اند تنها دو حرف است و مردم تا امروز جز آن دو حرف را نمی شناسند. هنگامی که قائم ما قیام کند،

<sup>9</sup> مختصر بصائر الدرجات : ص 179، وفي البحار : ج 53 ص 3.

<sup>10</sup> مختصر بصائر الدرجات: ص ١٧٩ : بحار الأنوار: ج ٥٢ ص ٣.

<sup>11</sup> بحار الأنوار: ج 53 ص 3 .

بیست و پنج حرف دیگر را بیرون می‌آورد و آن را بین مردم نشر می‌دهد، و آن دو حرف را نیز ضمیمه می‌کند و بیست و هفت حرف را منتشر می‌سازد»<sup>12</sup>.

\* \* \*